

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ در بحث کذب به این مناسبت که کذب در حال اضطرار جایز است، یک چند تا روایت آورده. و سابقا چند بار عرض کردم این را دیگر تکرار کنم...

اصولا مرحوم شیخ در بحث صلاة طهارتش و زکاتش و اینها که دارد صوم که دارد، در بحث صلاة و طهارة و صوم و اینها که دارد، خیلی استیعاب روایات نمی کند. طبیعتش این است. مثلاً یکی دو تا روایت می گوید و غیرها. به خلاف جواهر، استاد ایشان. جواهر یکی از خوبی هایش، حالا می گویم که گفت و للناس فی ما یعشقون مذاهبه، حالا خوبش این است یا خوبش آن است. جواهر استیعاب می کند. یکی از خوبی های جواهر، هر چه گاهی ۱۸ تا ۱۹ تا ۲۰ تا روایت است همه را می آورد. و البته الان چون مستدرک در آن زمان نبوده، از مثل فقه الرضا که ندارد، اما آن چیزهایی که در وسائل بوده می آورد، اما در بعدی هایش نه.

عرض کنم که و عرض کردیم مرحوم آقای خویی هم مثل مرحوم شیخ هستند. مرحوم آقای خویی در بحث هایشان چه بحثهایی که خدمتشان بودیم، اینهایی که چاپ کردند و دیگر همان بحثها، ایشان هم استیعاب نمی کنند. دو تا روایت هست، مثلاً ده تا روایت دو تایش می خوانند و می گویند و نحوها غیرها. دیگر بقیه را به همان ارجاع می دهند. چون مرحوم شیخ روایات را کامل نیاوردند فقط سه چهار تا از روایات را نقل کردند که محل کلام بوده، ما گفتیم خب چون یک بابی را در وسائل، باب ۱۲ کتاب ایمان، راجع به این جهت است و بعدش هم هدف ما از اساسا از مسئله این مسئله، مسئله چیز بوده، مسئله اطلاع بر روایات، روایات را کامل بخوانیم. عرض کردیم باز من چون بعدها روایات دیگر پیدا شده که شرحش را سابقا کرا را عرض کردیم، در مثل جامع الاحادیث روایات بیشتری آورده است. فعلا ما به همین مقداری که در وسائل هست اکتفا می کنیم. بعضی جاها هم اشاره می کنیم به کتاب به اصطلاح روایاتی که در جای دیگر آمده است.

عرض کنم که یکی از روایات حالا این باب دوازده کتاب الایمان را متعرض شدیم. از جمله روایاتی که در اینجا آمده، البته دیروز یک روایتی را از یونس خواندیم و احتمال دادیم مال ابی بکر حضرمی باشد. راجع به ابی بکر، چون روایات دیگر هم هست، راجع به آن حدیث کمی دیگر هم صحبت دارد که بعد انجام می دهیم.

حدیث شماره ۴ از باب دوازده کتاب الایمان، عرض کردم چون نسخه خودم نسخه قبلی بوده، یک حواشی نوشتیم، از این چاپ مرحوم آقای ربانی جلد ۱۶، صفحه ۱۳۴. حدیث شماره ۴، محمد بن الحسن، مرحوم شیخ طوسی قدس الله سره الشریف باسناده عن الصفار محمد بن حسن صفار از بزرگان اصحاب قم ماست. من چند بار توضیح دادم، مرحوم صفار کتابهای فراوانی دارد. و بسیار کتابهای قابل اعتماد است. و نجاشی هم حتی اضافه بر تجلیل از شخص ایشان، از کتابهای ایشان هم تجلیل کرده است. چون نمی‌خواهیم الان وارد بحث رجالی بشویم.

من چند دفعه عرض کردم نجاشی خیلی فوق العاده در عباراتش دقیق است. وقتی می‌گوید مثلاً ثقة مسکون الی روایت، این ثقة یک معنا دارد، مسکون روایت یک معنا دارد. تأکید نیست. هر کدام یک مثلاً نکته خاصی دارد. ثقة، عین، مسکون الی روایت، وجه، نکاتی که در کلمات نجاشی است زیاد است. این که اگر بخواهیم دیگر حالا عبارت ایشان را راجع به صفار بخوانیم طول می‌کشد. چون مفید است واقعا توجه به این نکات، لکن من همین اشاره اجمالی کردم آقایان مراجعه کنند، مرحوم نجاشی هم خود صفار را تجلیل می‌کند اگر نگاه بکنید، هم آثار علمی ایشان را تجلیل می‌کند. کتابهای ایشان را. که کتابهای صحیحی هستند، سلیم هستند، سقط و خرابی ندارند. و اجمالا همین طور است. لکن و مرحوم صدوق هم که در قم بوده، یک مقداری مخصوصا که ایشان توسط استادش مرحوم ابن الولید از صفار نقل می‌کند با یک واسطه، و این تصور، البته از بعضی از کتابها، چون نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. لکن چیزی که غریب است این است که از کتابهای صفار مثلاً در کافی ما نمی‌بینیم. این خیلی عجیب است. این چیز غریبی است این برای ما هنوز حل نشده است. معظم آنچه که ما به اسم صفار داریم به طور کلی هر حدیثی که دیدید اولش صفار بود، معظم اینها از مرحوم شیخ طوسی است و انفراد شیخ طوسی هم هست. حالا مگر اینکه بگوییم مرحوم صدوق آن کتاب بوده، اسمش را نبرده. و الا اسم خیلی کم می‌برد. کلینی که نمی‌برد اصلا.

و انصافا هم دارد یک مقدار روایت شاذ هم دارد. لکن آن قدر زیاد نیست که بخواهیم به کتاب خدشه وارد بکنیم. انصافا این هم هنوز برای ما روشن نیست.

به هر حال روایاتی که اولش صفار است، عادتاً از کتاب شیخ طوسی است. عادتاً. مرحوم شیخ طوسی و منفرداً آورده. البته ممکن است فرض کنید مثلاً صدوق هم آورده باشد، اما اسم نمی‌برد؛ چون عرض کردم یک کتاب که در قم مشهور بود، ممکن است که اسم آن مصدر برده باشد.

به هر حال مرحوم شیخ طوسی منفردا از کتاب صفار نقل می کند. و چون اینها غالبا مثل صفار کتاب ایمان داشتند، احتمالا همین ایمان صفار باشد. یعنی مصدر این است. ایشان از ابراهیم بن هاشم نقل می کنند. ابراهیم بن هاشم عرض کردیم در قم بوده، و معروف دیگر کسی هم بوده که برای اولین بار انتقال میراث کوفی ها را به قم انجام داده است. و به هر حال بدون شک یکی از چهره های معروفی است که در نقل میراث از عراق به قم موثر بوده است. از عراق به قم.

لکن عرض کردیم چون من نکاتی را می تأکید می کنم، چون جایی گفته نشده، احساس خودم، خوب دقت بکنید، هیچ کسی هم ننوشته، احساس خودم این است که مرحوم ابراهیم بن هاشم شأنش فقط نقل است. تصحیح و تنقیح و پالایش نکرده است. فرض کنید مثلا کتاب فرض کنید نوفلی یا سکونی، اینجا کتاب سکونی است، کتاب سکونی، فرض کنید دو هزار تا حدیث آورده، خود کتاب را به قم آورده.

عرض کردم احساس من این هم باز جایی گفته نشده، امثال مثلا احمد اشعری، ایشان کتابها را هم ایشان هم از عراق به قم آورده، لکن ایشان ظاهرا پالایش کرده است. این دو تا را با همدیگر فرق بگذارید. عرض کردم چون گفته نشده، به نظر ما این موثر است در شناخت میراث ها این خیلی موثر است.

س: یعنی قدرت تحلیل نداشته؟

ج: حالا یا قدرت نداشته یا نمی خواسته بکند. سر این که ابراهیم بن هاشم خیلی ذکر نشده خیلی با عظمت در حقیقت به همین بر می گردد. ایشان مثل همین چاپخانه ها، مثلا یک چاپخانه ای است که چاپ کرده، نسخه ابراهیم بن هاشم مثل چاپ است. این را عرض کردم چند بار چون می گویم بعضی ها می گویند از کجا می گویند؟ این را هیچ کس نگفته، نه از مشایخ هم نشنیدیم، از کسی هم نشنیدیم، مشایخ و غیر مشایخ، لذا تعبیر به احساس می کنیم. برخوردی را که ما می بینیم این طور است، مثل احمد اشعری بررسی کرده، تنقیح کرده، یک کتاب را هم قم آورده. اما بعد که آمده تعویض کرده ممکن است کتاب مثلا پانصد تا حدیث داشته دویست تایش را اجازه داده. آن سیصد تا را بررسی کرده گیر داشته. ظاهرا ابراهیم بن هاشم این طور نباشد.

س: این که کتاب را آورده، کتاب را همین جوری آورده داده به اساتید، یا نه، خوانده، اجازه داده، ابراهیم بن هاشم یعنی

ج: ظاهر کلمه عن عنه که خوانده شده یا سماع بوده یا اجازه. یک ارتباطی دارد.

عرض کردم عده‌ای از اهل سنت هم داریم شاید در علمای شیعه هم بودند، عن عنه را اعم از اتصال می‌دانستند. این خلاف ظاهر است. در روایاتی که الان ما داریم، این هم یک نکته‌ای است؛ حالا چون شما پرسیدید.

مثلا ما الان در روایات ما این جوری است: عن الصفار عن ابراهیم بن هاشم. گاهی می‌شود همین روایت جای دیگری آمده، مثلا صفار قال حدثنا ابراهیم بن هاشم. اینها هم بد نیست جمع بخواهید بکنید دفترچه‌ای. مواردی را که الان در کتابهای معروف مثل کافی تعبیر به عن عنه شده، اما همین حدیث را جای دیگر می‌بینیم می‌گوید حدثنا. لذا احتمال بسیار قوی دارد که این عن عنه‌ها در اصل حدثنا بوده است. حالا چون یعنی به عبارت آخری ما به جای حدثنا می‌گوییم اتصال؛ چون ممکن است به نحو قرائت باشد، به نحو تحدیث باشد، به نحو اجازه باشد، انحاء، ما برداشتیم کلمه اتصال را برای همین گذاشتیم. گفتیم عن عنه کما هو مشهور بین اهل سنت، چون این بحث را سنی‌ها دارند مفصل در درایة الحدیث. ما نداریم به این تفصیل. العن عنه تساوق الاتصال. البته‌ای عده‌ای هم بودند که عن عنه را اعم از اتصال، در وجاده هم می‌گفتند، می‌گفتند عن فلان، نمی‌خواهد حتما اتصال باشد. خلاف ظاهر است.

پس و عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا که مرحوم ابراهیم بن هاشم کتاب سکونی را در قم پخش کرد. پسرش نقل کرده، صفوان نقل کرده، محمد بن احمد، عده‌ای از قمی‌ها، اصلا کتاب از زمان ابراهیم بن هاشم مشهور شد. مثلا از قبل از ابراهیم بن هاشم همه تقریبا حالت انفرادی دارد. از ابراهیم بن هاشم به بعد زیاد آمده.

این هم واضح است دیگر، پس یک نسخه‌ای است از کتاب سکونی. البته مرحوم کلینی نقل نکرده. نه اینکه کلینی از صفار فقط. ممکن است اصلا کلینی در روایت علی بن ابراهیم احتیاج ندیده نقل نکرده. عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی (ع) قال قال رسول الله (ص). من کرارا عرض کردم ما الان روایت سکونی که داریم، کم و زیاد دارد. این متن کامل روایت سکونی است. این متنی که خواندم این متن کامل است.

دارد مثلا عن جعفر قال قال رسول الله (ص)؛ عن جعفر عن ابیه قال، عن جعفر عن علی، داریم که افتاده. متن کامل این است، همین که اینجا آمده، همین که صفار نقل کرده است. یعنی کتاب سکونی در اصل این طور بوده: عن جعفر بن محمد عن ابیه، ندارد عن جده، عن آبائه عن علی (ع)، اینجا که عن علی (ع) آمده، بعضی روایاتش قال، یک قال داشته یعنی قال علی (ع). بعضی هایش داشته قال قال، دو تا قال داشته یعنی قال رسول الله (ص). پس اگر دو تا قال بوده رسول الله (ص)، یکی بوده یعنی علی (ع). کتاب سکونی ترکیب اصلی‌اش این جوری است. این که اینجا الان آمده، این ترکیب درست کتاب است.

اگر شکل های دیگر هست تلخیص شده، کم و زیاد شده، حذف شده است. عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه که این عن آبائه مثلاً عن السجاد (ع) عن الحسين (ع) عن علی (ع). در کتاب مسند زید این جور آمده: زید عن ابيه السجاد (ع) عن ابيه الحسين (ع) عن علی (ع). اما در کتاب سکونی ظاهراً شواهد این طور است. عن جعفر، عن ابيه عن آبائه عن علی (ع).

این نکاتی را که عرض می کنم این در سابق خیلی ها در مسائل حدیثی تمام این ظرافت ها را به کار می بردند. حالا تسامحاتی پیش آمده است.

قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله احلف بالله كاذبا ونجىء اخاك من القتل؛ پس این روایت کتاب سکونی است. نسخه اش هم همان نسخه قمی هاست، نسخه ابراهیم بن هاشم است. چون نسخ دیگر هم دارد کتاب سکونی. نسخه ابراهیم بن هاشم است. نسخه ای است که در قم به آن اعتماد کردند. البته فکر می کنم مرحوم کلینی هم نقل نکرده احتیاج نبوده.

دارد و رواه الصدوق مرسل عن علی (ع). عرض کردم مرسل نیست. این کتاب چون کتاب سکونی در قم معروف بوده، وقتی صدوق می گفته قال علی (ع) قال رسول الله (ص) خود قمی ها می فهمیدند این کتاب سکونی است. آن جو علمی این بوده است. الان ما خیال می کنیم مرسل است. مرسل نیست. دقت کردید؟ به خاطر ...

البته چون کتاب صفار هم در اختیار مرحوم کتب صفار توسط شاگرد ایشان ابن الولید و استاد صدوق به صدوق رسیده، احتمال هم دارد ایشان از کتاب صفار نقل کرده. لکن احتمال قوی ترش این است که مستقیم از خود کتاب سکونی است.

اصولاً ما توضیح دادیم، این کتاب با این که تألیفش در کوفه بوده، مهم ترین راهی را که اصحاب به آن داشتند، همین راه قم است. یعنی نجاشی هم وقتی می خواهد طریقتش را به کتاب سکونی بگوید، از بغداد به کوفه نمی رود. از بغداد می آید به قم، از قم می رود به کوفه. به قم هم که می آید توسط همین ابراهیم بن هاشم است. نسخه ابراهیم بن هاشم.

و شواهد بسیار فراوانی وجود دارد که این نسخه ابراهیم بن هاشم مشهورترین نسخه کتاب سکونی بوده، حتی برای بغدادی ها، برای بعدی ها.

قال احلف بالله كاذبا ونجىء اخاك من القتل؛ البته الان شاهد نداریم. من فکر می کنم شاید در سنی ها باشد، اما عن علی نیست. شاید مثلاً کس دیگری باشد.

س: جعفریات هم دارد

ج: دارد.

می خواستم بگویم که ایشان گفتند. عرض کردیم شواهد ما کاملاً فراوان است که جعفریات همان کتاب سکونی است. لکن نسخه‌ای است که توسط پسر موسی بن جعفر به نام اسماعیل بن موسی، حضرت اسماعیل پسر حضرت، به مصر رفته است و پسر ایشان موسی پسر اسماعیل از ایشان نقل کرده که توسط محمد بن محمد بن اشعث تثبیت شده در کتابش. این همان کتاب سکونی است.

البته علمای ما یک چیز دیگر نوشتند که مثلاً امام صادق (ع) فرموده در مجلس سکونی هم بوده، امام موسی بن جعفر (ع) بوده، اینها ظاهراً اوهام باشد، واقعیت ندارد.

س: نسخه‌ای که در قم مشهور شده همین است؟ همین نسخه‌ای است که در قم مشهور شده؟

ج: این همان نسخه مشهور است. شیخ در اختیارش نبوده است. و این هم تعجب آور است. اصولاً ما عرض کردیم شواهد ما نشان می‌دهد مرحوم شیخ کتابخانه کوچکی داشته. کتابخانه معروفی هم نداشته است.

س: ابراهیم بن هاشم که این را نشر می‌داد به نام جعفریات بود؟

ج: نخیر به نام کتاب سکونی.

آن جعفریات بعد از این، حدود سالهای ۳۱۰، ۳۱۴ به بغداد رسید، بغدادی‌ها به آن توجه نکردند. نسخه بعد هم رسید. اصولاً بغدادی‌ها به جعفریات توجه نکردند. نجاشی هم دارد، شیخ هم دارد طریق به جعفریات.

به ذهن من چون آقایان متحیرند چرا مثلاً این آقایان عمل نکردند. سرش این بود که جعفریات وقتی به بغداد رسید دیدند همین کتاب سکونی است. جعفریات را در حدود سالهای ۳۱۰، خود مولفش ۳۵۰ وفاتش است. ایشان در مصر نقل می‌کند، در زمان حکومت اسماعیلی‌ها. در زمان حکومت نقل می‌کند. و از سنی‌ها هم ابن عدی در همین صاحب کامل فی الضعفاء خودش رفته پیش ابن اشعث. ایشان هم گرفته کتاب را دیده. ابن اشعث هم ابن عدی هم قبول نمی‌کند، می‌گوید شبهه دارد این کتاب، قبول نمی‌کند. ایشان از سنی‌ها.

از شیعه هم حدود ۳۱۰ - ۳۱۴ به بغداد، دو نسخه به بغداد، چون شرحش را سابقا عرض کردم و جایی گفته نشده، این کتاب عرض کردم بین بغدادی‌ها جا نیفتاد. یعنی حتی مثل کلینی که هیچی، حتی مثل شیخ طوسی هم از آن نقل نکرد. سرش هم این بود دیدند همان کتاب سکونی است، بیخود چرا نقل بکنند! همان حرفهای سکونی است.

فقط فرقی با سکونی این بود، سکونی مقدار زیادی از روایاتش را که مطابق با فتاوی اصحاب یا روایات اصحاب نبود، مقدار زیادی اش را حذف کردند، جعفریات همان را هم داشت. همان حذفیات را داشت. لذا به آن اعتنا نکردند.

برای بار دوم جعفریات توسط سید فضل الله راوندی که در همین کاشان بود، پخش شد. که ایشان همان نسخه اهل سنت، یک نسخه اهل سنت داشتند. نسخه رویانی که مال اهل سنت است. همان نسخه را ایشان پخش کرد. آن هم جا نیفتاد. ایشان قبل از علامه است. قبل از ابن طاووس. به اسم نوادر چاپ شده، آن هم جا نیفتاد.

پس اولین بار در بغداد بود، جا نیفتاد. دومین بار در کاشان بود باز هم جا نیفتاد. سومین بار یک نسخه‌ای است از هند آوردند که آقای نوری از او نقل می‌کند، حاجی نوری. این را آقای بروجردی چاپ کردند، جا افتاد. این یکی دیگر دفعه سوم جا افتاد. این دیگر اسم جعفریات الان برده می‌شود.

پس این تاریخ اجمالی این کتاب. در حقیقت به نظر ما این همان کتاب سکونی است. و احتمالا ریشه‌های دیگر هم اضافه بر آن دارد که حالا جایش اینجا نیست.

پس این هم راجع به کتاب ...

اما خود ما به طور کلی روی کتاب سکونی کلا اشکال داریم. عرض کردم

س: چطور جا افتاد این آخری؟

ج: دستشان کم بود دیگر، هر چه باب علم منسند شد به قول مرحوم محقق قمی هی به ظن مراجعه کردند. انسداد باب علم و علمی.

هی دیدند احتیاج دارد خب برایشان پیدا کرده، روایتی پیدا کرده، بعضی جاها هم خب خوب بود، به دردشان می‌خورد.

عرض کنم که روایت شماره ۵ باز مرحوم شیخ طوسی عنه، عنه بر می گردد ضمیر عنه، بعضی آقایان به شیخ طوسی برگردانند. عنه بر می گردد به صفار. این که واو آورده، همین که می گوید واو و عنه؛ همین که می گوید و عنه، و یعنی شیخ طوسی، یعنی محمد، این روش صاحب وسائل است.

عنه صفار عن احمد بن محمد، ایشان استاد صفار احمد بن محمد اشعری از اجلاء طایفه و از بزرگان طایفه. عن الحسن بن علی بن نعمان، البته صفار و احمد هر دو قومی هستند. احمد به کوفه رفته. توسط احمد این حدیث از کوفه به قم آمده.

حسن بن علی بن نعمان، از بزرگان اصحاب ما جلیل القدر در کوفه بوده، عن العیسی بن محمد عن الحسن بن قره عن مسعده؛ این دو تا را کلاً نمی شناسیم. این دو نفری که در وسط هستند، عیسی بن محمد و حسن بن قره. فکر می کنم احتمال می دهم خرابی در نسخه صفار بوده. آن نکته ای را که اول بحث گفتم خوب دقت بکنید.

عرض کردم بزرگان ما دیگر از نسخه صفار کم نقل کردند. ما هم که خبر ثقه را حجت نمی دانیم. باید به شواهد. اگر کافی نقل کرده بود شاید مثلاً نقلش فرق می کرد. چون احمد فوق العاده جلیل القدر است. حسن بن علی بن نعمان هم همین طور. احتمال می دهم سقط و خرابی از نسخه صفار باشد. ولو نجاشی می گوید که کتب صفار، خوب دقت کنید مطالبی که من گفتم همه اش با ظرافت بود. نجاشی کتب صفار را هم تعریف می کند.

به هر حال

س: قلیل السقط

ج: هان، قلیل السقط. احسنتم.

عن العیسی بن محمد، دیگر اگر بخواهیم همه اینها را بگوییم طول می کشد. فقط من یک کلیتی می گویم که آقایان که اهل مراجعه هستند، خیلی ظرافت کار بزرگان سابق ما برایشان روشن بشود.

عن العیسی بن محمد، ایشان را کلاً نمی شناسیم. مثلاً ممکن بوده که عن العیس عن محمد بن الحسن، مثلاً این طوری باشد. وقتی می گوییم کلاً نمی شناسیم، خوب دقت بکنید، این یک اصطلاح بنده هست، کس دیگری هم ندیدم. اسم این را گذاشتم مجهول مطلق.

مجهول مطلق کسانی که حتی ضبط اسم را هم نمی دانیم. مثلاً ممکن است این عن العیس بوده. عیس یعنی عیسی بن قاسم. عیسی بن قاسم از اجلاء طایفه است.

عن محمد بن حسن مثلاً، این که می گوید عیسی بن محمد، یعنی وقتی می گوئیم مجهول مطلق، نمی دانم اصطلاح من روشن شد؟ یعنی ما احتمال می دهیم چنین شخصی در خارج وجود ندارد، موهوم باشد. شخصی به نام عیسی بن محمد نبوده اصلاً کلاً. به این اسم نبوده. یعنی احتمال می دهیم در نسخه خلل پیدا شده است. خوب دقت بکنید. این غیر از آن مجهولی است که آقایان می گویند. این اصطلاح بنده است مجهول مطلق. این دو تا اسم مجهول مطلق هستند در کتب اربعه هم غیر از اینجا، جایی اسم اینها نیامده. عیسی بن محمد و حسن بن قره. در غیر از، در کتب اربعه غیر از این، در غیر کتب اربعه خبر نداریم.

عن العیسی بن محمد، عن حسن بن قره، علی ای حال حالا قره را هم من می گویم. شاید مثلاً قره بوده، نمی دانم حالا اگر وجود خارجی داشته باشد. اصلاً ممکن است وجود خارجی نداشته باشد که حالا ما بحث بکنیم. گفتیم یک دفعه آن شوخی را نقل کردیم، یک واعظی روی منبر از این قصاص ها گفت آن گرگی که حضرت یوسف (ع) را خورد اسمش در دلائل بود. یکی گفت آقا نخورده بود گرگ، قرآن می گوید دروغ است. گفت خیلی خب آن گرگی که نخورده بود اسمش در دلائل بود. آن گرگی که نخورده بود اسمش در دلائل بود.

حالا این که حسن بن قره است، قره است، من چه می فهمم، چون احتمالاً وجود خارجی ندارد که حالا بگوئیم اسمش چیست مثلاً. به هر حال این دو تا اسم را ما مجهول مطلق می دانیم که احتمال هم می دهیم مشکل سر نسخه خود مرحوم صفار باشد. احتمال می دهیم؛ چون احمد و حسن بن علی را بعید می دانیم.

به هر حال عن مسعده، این مسعده را هم درست تشخیص نمی دهیم. عرض کردیم ما چهار تا مسعده مرحوم شیخ و نجاشی، چهار تا مسعده، شیخ، نجاشی ظاهراً سه تا آورده. چهار تا مسعده را شیخ پشت سر هم آورده. کل آنها محل تأمل است. نجاشی یکی دو تایش را توثیق کرده بقیه را سکوت کرده، شیخ هم کلاً سکوت کرده است.

علی ای حال چون در بحث یک بحثی به مناسبت مسعده اخیراً داشتیم، اولاً ما احتمال دادیم یکی باشد. دوم اینکه اصولاً معلومات ما از این شخص حالا یکی است، دو تاست، سه تاست، چهار تاست، شیخ چهار تا، نجاشی هم حدود چهار تا آورده، خیلی ضعیف است. چون ایشان اهل بصره بوده، راه درست و درمانی هم به ایشان نداریم. یک شخصی است که ثقة هست، اما از احوالات علمی او خبر نداریم. و تفصیل فی محله.

به هر حال این مسعده یکی از آن چهار تاست، کس دیگری است، اینها را هم الان نمی توانیم تشخیص بدهیم.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما آمن بالله من وفا لهم یمنه؛ البته این طبعاً روایت تقطیع شده. احتمالاً مثلاً صدرش بوده که ما رد می شویم بر این گمراهی ها و دروغ می خوریم. برای مثلاً برای دستگاه دولتی و برای طاغوت هایی که حالا بنی امیه بوده، بنی عباس؛ چون حضرت ابی عبدالله (ع) یک مقداری هم بنی امیه را درک کردند. زمان بنی امیه بوده یا بنی عباس، ایشان می فرمایند ما آمن بالله من وفا لهم یمنه؛ اگر قسمی خورد وفا بکند، این ایمان به خدا؛ چون یمین، یمین الهی نیست. اینها فاسد هستند، نمی شود انسان برای عمل فاسد یمین. چون من سابقاً توضیح دادم کرارا، خود واو که برای قسم است، چون واو در لغت عرب برای جمع کردن است، برای اتصال است. باء اصل باء هم برای قسم است، باء برای الصاق در لغت. این است که انسان این عمل را به خدا جمع می کند، به خدا ملصق می کند، به خدا می چسباند. بالله مثلاً اخوه، کأنما قیام را اتصال به خدا می دهد. این منشأ می شود.

آن وقت اگر بنا شد که عمل اینها محرم باشد، در عمل محرم اتصال به خدا درست نیست، الصاق به خدا درست نیست. دقت کردید؟ ما آمن بالله، ما آمن بالله، یعنی در حقیقت این عمل وقتی حرام است، مثلاً برود فرض کنید پیش دستگاه طاغوت مثلاً قسم بخورد فلان کار انجام بدهد. این عمل به خدا اتصال ندارد، این عمل به خدا جمع نشده. ما آمن بالله مراد این است.

عرض کنم که روایت شماره ۶؛ این روایت در کتاب به اصطلاح مرحوم شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین، البته فعلاً منفرداً. باسناده عن ابن بکیر؛ اگر آقایان کتاب دستگاه هست، این جلد چهار فقیه، عبدالله بن بکیر طریق، در ذهن من الان خوب است مشکل ندارد. حالا برای تأکید. اگر کسی از آقایان نگاه کردند بخوانند.

باسناده عن ابن بکیر عن زرارہ؛ عرض کردیم عبدالله بن بکیر از بزرگان است لکن فطحی است و زرارہ عموی ایشان می شود. ایشان پسر برادر زرارہ است.

قال قلت لابی جعفر علیه السلام این مطلب یک مطلبی است که اجمالاً در روایات ما بوده. حالا بعد یک توضیحی را عرض می کنم. نمر بالمال علی العشار، عشار عرض کردم کسی که عشر می گیرد، یک دهم مالیات یک دهمی. عرض کردم مالیات یک دهم در اسلام بود، پیغمبر (ص) آن را برداشتند. بعد زکات به جای آن قرار دادند. و عرض کردیم در زمان عمر، عمر مالیات یک دهم را در تجارت خارجی قرار داد. کسی از حجاز می رفت عراق، از او یک دهم در راه می گرفتند.

نمر بالمال علی العشار، خب زرارہ هم اهل کوفه بوده، می آمدند به مدینه، از عراق به حجاز. در راه از اینها می گرفتند.

فیطلبون منا ان نحلف لهم؛ از ما می خواهند قسم بخوریم. عرض کردیم این اصطلاح قسم در اینجا، اصطلاح ما قسم یعنی بالله ووالله اما در اینجا مراد این است که می گفتند زوجتی طالق، یا نسائی طوالق؛ گاهی این طوری می گفتند. وعبیدی و امانی احرار یا حرائر، و اموالی کلها صدقه ان کان عندی مال؛ این هم اصطلاحاً حلف می گفتند. حلف به طلاق و عتاق و صدقه. یعنی طلاق زن هایش، آزاد شدن بردگانش، عتاق بردگانش و صدقه اموالش. هر چه مال دارم فی سبیل الله صدقه باشد. این هم اصطلاحاً حلف می گویند.

و یخلون سبیلنا، ما را رها می کنند. حالا ما هم می خواهیم اموالمان را از دست این ظلمه نگه داریم. ولا یرضون منا الا بذلک؛ فقط این راه دارد. قال علیه السلام فاحلف لهم؛ قسم بخور فھو احلی من التمر و الزبد، زبد یعنی کره. از تمر و به قول ماها حالا می گوئیم سرشیر، زبد که البته به معنای کره است. از آن بهتر است.

این روایت را چون عرض کردم در کتابی است که به نام نوادر، بعد ایشان چون از آنجا نقل می کند آنجا یک توضیحی می دهم. مرحوم در کتابی است که مرحوم صاحب وسائل در اختیارش بوده به نام نوادر احمد. آنجا هم آمده است. در آنجا این جور است: عن فضالة عن حسن بن علی بن فضال، البته احمد اشعری اگر کتاب مال احمد اشعری باشد، احمد اشعری از ابن فضال پدر نقل می کند. حسن بن علی بن فضال، ابن فضال پدر است.

س: طریق صدوق هم همین است در مشیخه

ج: بله. بخوان از اولش

س: بیان الطریق عبدالله بن بکیر، و ما کان فیہ عن عبدالله بن بکیر فقد رویته عن ابیه رضی الله عنه عن عبدالله بن جعفر حمیری

ج: از مشایخ چیز است ایشان از طریق حمیری آورده

س: عن احمد بن محمد بن عیسی

ج: همان نسخه احمد است عرض کردم

س: عن حسن بن علی بن فضال

ج: نسخه بسیار خوبی است. این نسخه جزو نسخ بسیار خوبی است. هم تاریخش روشن است و هم نسخه ای است کاملاً صحیح.

نسخه ای است که مرحوم احمد اشعری به عراق رفته، مستقیماً از ابن فضال گرفته و قم آورده. قم هم مرحوم حمیری، عده ای از مشایخ قم

از احمد این نسخه را گرفتند. یکی هم حمیری است. که از اجلاء اصحاب است جدا. لذا نسخه به لحاظ یعنی این طریق به لحاظ اجلاء اصلا همه اش اجلاء اصحاب هستند الا اینکه ابن فضال پدر و ابن بکیر فطحی هستند. و الا نسخه کاملاً صحیح است. نسخه صحیحی است بلکه از نسخ بسیار خوب کتار ابن فضال در قم همین است. چون نسخ دیگر از ابن فضال در قم داریم. این جزو بهترین نسخ کتاب ابن فضال در قم است.

و مرحوم صدوق هم به این نسخه اعتماد کرده است. ۲۷:۲۷

البته در کتاب احمد بن محمد در نوادر هم آمده. عرض کردیم این کتاب هم احتمال دادیم این کتابی که به اسم نوادر بوده، این هم مال صدوق باشد. حالا چون بعد می آید بعد توضیح می دهیم.

قال وقال ابا عبدالله عليه السلام التقيّة في كل ضرورة و صاحبها اعلم بها حين تنزل به؛ این التقيّة في كل ضرورة و صاحبها اعلم، این در نوادر احمد هم آمده است. صدوق در کتابش مرسلاً آورده، در کتابی هم که منسوب است، ببینید شماره ۱۵ همین باب، اگر این کتاب وسائل نزدیکان هست، شماره ۱۵ این باب ۱۲، قال وقال ابو عبدالله (ع)، این قال ابو عبدالله (ص) از کتاب نوادر است.

ببینید شماره ۱۴، شماره ۱۴ هم شبیه همین شماره ۶ است. در شماره ۶ از کتاب ابن فضال عرض کردیم قلت نمر علی هولاء، شماره ۱۴ را نگاه کنید، احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره عن ابن فضال و فضاله، این فضاله غلط است. باید باشد عن ابن فضال، نه درست است، و فضاله، درست است اشتباه کردم. عن ابن بکیر عن زراره عن ابي جعفر. ببینید در این نسخه نوادر این جوری است: قال قلت له انا نمر علی هولاء القوم فيستحلّفونا علی اموالنا و قد ادینا زکاتها، فقال یا زراره اذا خفت فاحلف لهم ما شئت؛ هر جور می خواهند قسم بخور. اینجا دارد اذا خفت. اگر ترسیدی. آنجا نداشت این اذا خفت را.

قلت جعلت فداک بالطلاق و العتاق، الان به شما عرض کردم حلف دو معنا دارد. باطلاق و العتاق، قال بما شاءوا، هر چه می خواهند قسم بخور. یا به خدا قسم بخور یا به طلاق و عتاق. این در کتاب احمد هم آمده. این در کتاب صدوق نیامده الان. این متن با آن متن کمی فرق می کند بیش از یک کمی.

و باز دارد شماره ۱۵ و قال ابو عبدالله التقيّة في كل ضرورة و صاحبها اعلم بها حين تنزل به؛ صدوق هم اینجا این را آورده. البته صدوق اگر دقت بکنید عنوان ضرورت آورده است. لذا بعد انشاء الله در بحث فقه چون بعد بر می گردیم به مکاسب، فعلاً بحث حدیث هستیم. مکاسب، مرحوم شیخ این احتمال را داده که وقتی انسان می تواند قسم دروغ بخورد که ضرورت باشد. اگر ضرورت نباشد نه. و لذا اگر

امکان توریه هست، قسم نخورد. شیخ بین این دو طائفه فرق دیده. یک طایفه ای که می گوید شما اگر از شما خواستند قسم بخورید؛ یک طایفه ای که قید ضرورت دارد. از همین جا الان احادیثش را بگوییم.

آن وقت شیخ می گوید مفاد این روایات این است که اگر ضرورت نبود، خوب دقت کنید، دیگر دروغ نگوید. این ضرورت نبود یعنی توریه ممکن باشد. شیخ این جور فهمیده است.

البته این روایت در بحث قسم نیست، این در بحث تقیه است. شیخ این را حالا البته شیخ به این روایت تمسک نکرده است. تا اینجا ما دو تا روایت داریم که احتمالا توش عنوان تقیه باشد. یکی عنوان همین روایت فی کل ضرورة؛ یکی حدیثی که دیروز خواندیم که الان می خوانیم، شماره ۱۶، آنجا دارد کل ما خاف المومن علی نفسه فیه ضرورة فله فیه التقیه؛ اینجا هم ضرورت دارد.

البته شیخ این حدیث را دیده، این حدیث چون در کتاب وسائل بوده شیخ دیده است. پس یکی آن روایت که در دو کتاب آمده؛ نوادر و کتاب صدوق مرسل. یکی این روایت. لکن دیروز برای شما روشن شد، این روایتی که در ذیلش کل ما خاف المومن علی نفسه فیه ضرورة، عرض کردیم این مطلب در کتاب دعائم الاسلام آمده. عن ابی جعفر (ع) امامش یکی است، سند ننوشته. لکن در دعائم الاسلام این طور دارد: وفی کل شیء خاف المومن علی نفسه فیه ضرر، ضروره ندارد.

س: تصحیف شده

ج: حالا دیگری شده دیگر حالا یا این یا آن

آن وقت فرق بین لا ضرر با ضرورت خیلی زیاد است.

س: ضرورت در روایت همان ضرر است

ج: نه غیر از آن، نه ضرر که غیر از ضرورت است.

س: محل افتراق کجاست؟

ج: ضرر یا ضروره. یعنی آیا امام (ع) تمسک کردند به حدیث رفع عن امتی مسته الیه مثلاً، یا تمسک کردند به حدیث لا ضرر و لا ضرار.

دو تا عنوان است. ضرورت غیر از ضرار است.

س: چرا یعنی باید تمسک کرده باشند به یکی از آن دو حدیث؟

ج: چون باید قاعده کلی را جاری کرد، سنت را می خواهیم درست کنیم.

کل ما خاف، خب معلوم است ما هم که جزو همان قواعد کلی صحبت می کنیم. مضافا که ما عرض کردیم حدیث لا ضرر و لا ضرار شهرتش و خیلی هم اشتها دارد، مخصوصا از قرن دوم، این چون توضیحاتش در لا ضرر خواست خودمان مفصل شرح دادیم، که این چه وضعی دارد حدیث لا ضرر و لا ضرار، بزرگان حدیث اهل سنت نیاوردند. اشتباه نشود. بخاری نیاورده، مسلم نیاورده، اینها نیاوردند، قبول نکردند.

تقریبا جزو بزرگان اهل سنت که آورده در کتاب موطع مالک است. کتب صحاح ست ندارند. غیر از، حالا موطع مالک را جزو صحاح بدانیم یا ندانیم.

غرض اینکه لا ضرر و لا ضرار، بله در کتب اهل سنت شاید بعضی از کتاب های آنها نقل کردند، لا ضرر و لا ضروره هم داریم.

س: ضرر اعم از ضرورت است

ج: بله لا ضرر و لا ضروره

پس یکی داریم لا ضرر و لا ضرار که خیلی مشهور است و همین هم درست است. یکی لا ضرر و لا اضرار، این هم ما داریم. آنها هم دارند لا ضرر و لا اضرار. لا ضرر و لا ضروره هم داریم. این سه تا. یک در بعضی از کتب لغت دارد يقال لا ضرر و لا ضاروره. البته يقال معلوم می شود یک مثل عرفی بوده است. این یک مثل عرفی بوده. آن وقت خوب دقت کنید من در خلال بحث ما بینهما عرض کردیم. این را ضرر و لا ضرار اگر عرفی باشد یک معنا دارد، وقتی در لسان مشرع می رود معنایش عوض می شود. قرائن سیاقیه به آن اضافه می شود. خوب دقت بکنید.

اگر لا ضرر و لا اضرار، ضاروره، حالا اگر فرض کنید لا ضرر و لا اضرار احتمال دارد کلام عرفی بوده پیغمبر (ص) هم در شرع تطبیقش فرمودند. لکن نمی دانم صحاح است یا قاموس، یکی از این کتب اهل لغت، نقل کرده يقال لا ضرر و لا ضاروره، که احتمالا ضروره هم ضاروره بوده، این هم احتمال هست.

پس بعید هم نیست مثل عرفی این بوده: لا ضرر و لا ضاروره. بعد در لسان رسول الله (ص) شده لا ضرر و لا ضار. اضرار به نظرم بعدها درست کردند. اضرار به قول ماها عجمانی است، عربی نیست. عربی اش همان ضرار است. ضرارا، در قرآن هم دارد ضرارا. عربی اش باب مفاعله درست است.

س: ضاروره چیست؟

ج: ضاروره احتمال دارد همین اضرار باشد احتمال چیز دیگری هم دارد.

علی ای حال به هر حال دقت بکنید، پس نه من می خواهم دقت بکنید، چون شیخ آمده تعارض گرفته، و یک راه حلی را مطرح کرده، استاد راه حل دیگری مطرح کرده، روشن شد؟ اول ببینیم دلیل داریم بعد بیافتیم روی راه حل ها.

پس تا اینجا ما ضروره را دو جا دیدیم. یکی در کلام صدوق التقیة فی کل ضرورة؛

س: صحاح هم دارد

ج: صحاح هم دارد؟ می گویم یکی از این کتابها من دیدم

س: لا ضرر علیک و لا ضرورة و لا تضر

سس: لا ضروره باب مفاعله می شود اینجا؟

ج: ضروره نه، ضرار باب مفاعله است.

دقت فرمودید آقا؟ این را خوب دقت کنید. پس یک در یک روایتی است که این روایت هم در کتاب معمر بن یحیی است، در کتاب نوادر است. در این کتاب هم در بحث عشار آورده است. و کل ما خاف المومن علی نفسه فیه ضرورة؛ یکی هم در همین نوادر آمده و در کتاب صدوق آمده، این طور: التقیة فی کل ضرورة؛ البته این ربطی به ما نحن فیه ندارد. شیخ هم به این تمسک نکرده. این دو تا. آن روایت معمر بن یحیی یعنی از جعفر، با همان متن در کتاب دعائم آمده؛ کل ما خاف المومن علی نفسه فیه ضرر؛ چون قاعده لا ضرر شهرتش از قاعده حدیث اضطرار بیشتر است.

این چند تا شد؟ آن یکی که محل اشکال شد، آن یکی دیگر هم ربطش به ما نحن فیه. خوب دقت کنید. در شماره ۱۸، چون نرسیدیم

حالا من امروز دیگر گفتم چون دیگر الفاظ ضرورت را می گویم. از سماعه هست. عن سماعه عن ابی عبدالله قال اذا حلف الرجل تقیة

لم یضره الی هو اکره و اضطر الیه؛ این حدیث توش اضطرار دارد در حلف تقیه. قال لیس شیء مما حرم الله الا وقد احله لمن اضطر الیه؛ این شماره ۱۸ کتاب وسائل. همین باب ۱۸. این راهم از نوادر نقل کرده است. این حدیث فعلا در مصادر ما، مصادر معروف ما نیست.

پس آن حدیثی که توش اضطرار است روشن شد مشکل دارد. کلا مشکل دارد. کل احادیثی که توش اضطرار دارد مشکل دارد.

س: موید ضرورت که می شود؟

ج: خب، ضرورت آن تقیه است معلوم نیست در ما نحن فیه کذب باشد. تقیه غیر از کذب است خب.

ما الان کلامان سر کذب است خب. ایشان می خواهد بگوید در بعضی از روایات دارد که کذب وقتی جایز است که ضرورت باشد. خب شما اگر توریه دارید، دیگر ضرورت نمی شود، اضطرار نمی شود.

س: از کجا معلوم شامل این توریه باشد این ضرورت؟ دلالت عرفی می گوید کل ما خاف المومن

ج: علی نفس چون صدرش

س: می گوید از آن چیزی که می ترسد

ج: نه چون صدرش دارد ان نمر بها علی هولاء العشار یا عشار مثلاً. دقت کردید؟

این روشن شد برایتان؟ البته من نمی خواستم الان بگویم، گذاشته بودیم در بحث مکاسب در خود عبارت شیخ.

پس خوب دقت بکنید. شیخ آمده نسبت سنجی کرده، آقای خویی نسبت سنجی کردند. اول من همیشه می گویم اول اصل مطلب ثابت بشود، بعد دنبال. کل ادله ای که ما داریم در این باب، همه اش می گوید این عشار از ما می خواهد قسم بخورد، می گوید دروغ قسم بخورد. نجیء بالله کاذبا، و احلف بالله کاذبا و نجیء اخاک. این عناوین هست. شیخ می گوید در بعضی از روایات عنوان ضرورت است. ولذا چون عنوان ضرورت است، اگر توریه ممکن بود، ضرورت صدق نمی کند. روشن شد؟

پس اگر توریه ممکن بود، اولاً توریه بعد قسم دروغ بخورد. حالا ما آمدیم چه کار کردیم؟ در عین خواندن روایت این نکته فنی را هم برایتان روشن کردیم. کلمه ضرورت یا کلمه اضطرار در اضطرار در همین روایت سماعه آمده که منحصرأ در نوادر احمد است.

.....
عرض کردم نوادر احمد در قرن دهم و یازدهم دست اصحاب ما رسیده. دهم، یازدهم بلکه معذرت می خواهم. مرحوم صاحب وسائل نسخه ای که دارد می گوید تاریخش ۱۰۷۰ بوده است. ایشان ۱۰۷۸ استنساخ کرده است. این در قرن یازدهم دست اصحاب رسیده است. این روایت سماعه را جایی نداریم.

روایت معمر بن یحیی آنجا هم دارد ضروره، لکن همین روایت در این کتاب، آن هم در نوادر است. آن هم جایی نداریم. لکن در دعائم داریم که دعائم هم باز دست اصحاب نبوده است. آنجا به جای ضروره، ضرر دارد. این دو تا.

سوم هم التقیة فی کل ضروره، این مال صدوق. این روایت الان مرسلا در صدوق هست و مرسلا در نوادر. این هم توش تقیه است نه حلف کاذب. روشن شد؟ پس قبل از اینکه برسیم به جمع بین طائفتین که مرحوم شیخ متعرض شدند، اول ببینیم اصلا طائفه دوم داریم یا نداریم که بعد برسیم به جمع بین طائفتین.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین